

کتابخانه
کتاب سامراء
کتابخانه
کتاب سامراء

کاری از نشر نگاه معاصر

مهدویت

در اندیشه‌ی اصلاح دین

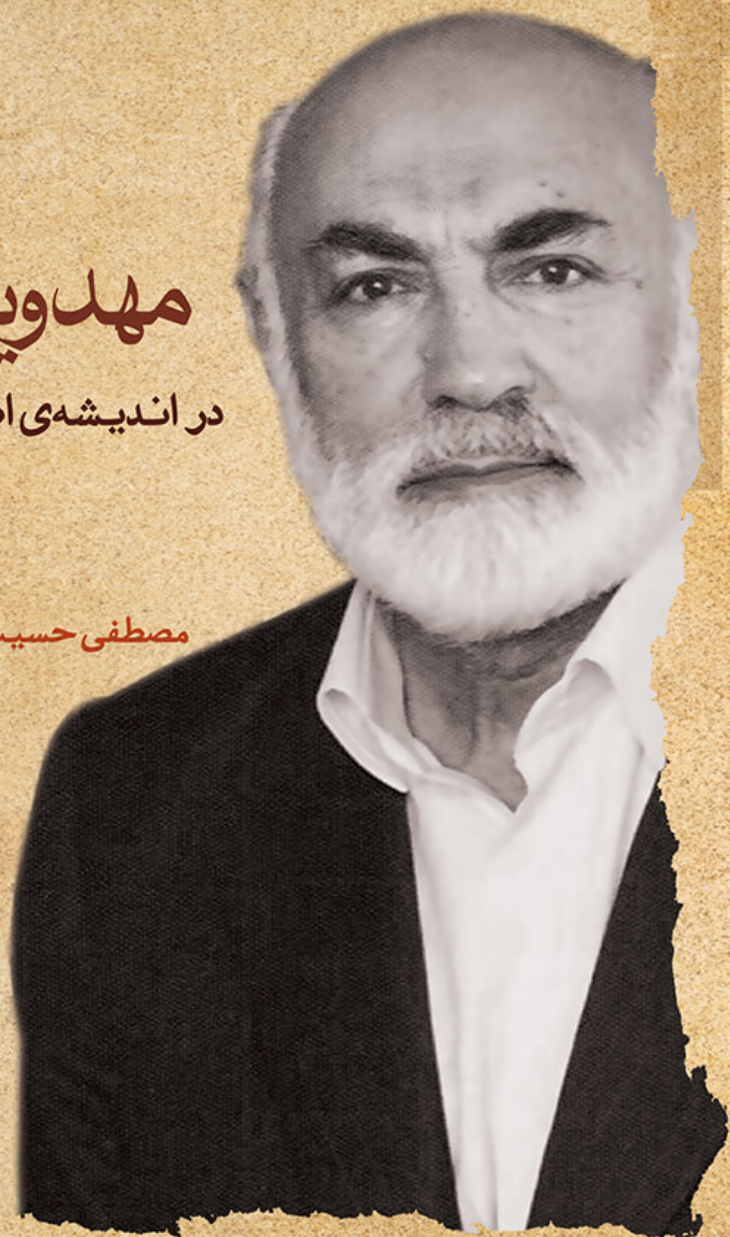
بخش نخست

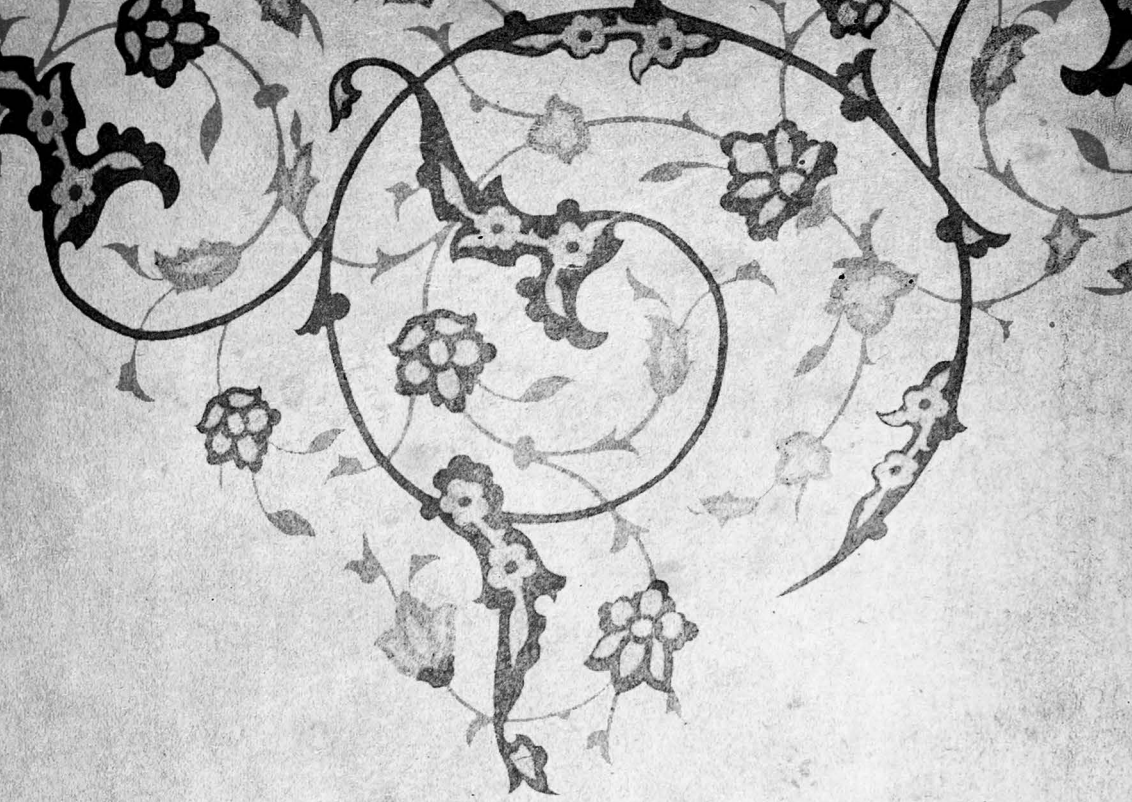
تطور فکری

مصطفی حسینی طباطبایی

سیدمقداد نبوی رضوی

سیدکاظم شیخ‌الاسلامی





فصل چہارم

تحلیل و نتیجہ گیری

آنچه در این پژوهش آمد، ابتدا شمایی مقدماتی از «نگاه تاریخی به باورداشت مهدویت شیعی» بود، نگاهی که بر آن است تا با مسیری که مورد پذیرش محققان تاریخ، از هر آیین و مذهب است، نشان دهد امامان یازده گانه‌ی شیعیان مهدی را - که به پذیرش مسلمانان مورد بشارت پیامبر اسلام است - امام دوازدهم، محمد بن الحسن العسکری، می دانستند. در میان گام‌های پنج‌گانه‌ی این نگاه تاریخی، گام پنجم که «ساختار نظام‌مند مهدویت شیعی» نام گرفته، به همبستگی و تواتر روایت‌های کتاب‌های نگاشته‌شده‌ی شیعیان در سال‌ها و دهه‌های آغازین دوران غیبت می پردازد و نشان می‌دهد که این روایت‌ها، با قطعی بودن تاریخی انتساب کلیت‌شان به امامان یازده گانه‌ی شیعیان، هر یک، جدا از هم، ویژگی‌های گوناگونی را گویایند که دیده می‌شود همگی یک تن را به وصف آورده و به سوی او متقاربانند و در کنار هم شناخت‌نامه‌ی امام دوازدهم را در مقام مهدی و قائم آل محمد به دست می‌دهند.

با فرض پذیرش «نگاه تاریخی به باورداشت مهدویت شیعی» در قطعی بودن باور به مقام مهدویت امام دوازدهم، چگونگی مواجهه‌ی بابیان و بهائیان با «ساختار نظام مند مهدویت شیعی» مهم می‌شود. دانسته شد که ایشان، گاه آن ساختار نظام مند را عامدانه و یا از روی ناآگاهی ناگفته می‌گذاشتند تا بنیاد باورداشت مهدویت شیعی را سست بنمایانند و گاه برخی روایت‌های مهدویت را خرافه گفته و از اساس جعلی و نادرست می‌نمودند و گاه برخی از آن‌ها را تحریف معنایی کرده و با تأویل نادرست به معنایی بابی باز می‌گرداندند و گاه برخی دیگر را تحریف لفظی و تقطیع محل کرده و با آوردن بخشی از آن‌ها و انداختن بخشی دیگر، به دعوت باب‌شان منسوب می‌کردند. همین رویکردهای چهارگانه را از ایشان نسبت به روایت‌های گویای معجزات اولیاء خداوند می‌توان دید.

دانسته شد که داعیان بابی نهان‌زیست، در لباس متجددان و منتقدان مسلمان، آن دست روایت‌های شیعی را که با باورداشت بابی نهانی‌شان ناهمسان بود، خرافه و اوهام می‌خواندند و از آن روی که مهم‌ترین آموزه‌ی ناهمسان با دعوت باب، باورداشت مهدویت شیعی در غیبت جسمانی و حیات دیرپای امام دوازدهم و ظهورش در آینده بود، در ظاهر اسلامی، از سوی آن مسلمانان ظاهری با همان رویکردهای چهارگانه به نقد کشیده می‌شد.

شیخ هادی نجم‌آبادی (از حروف حی ثانی و از شهداء بیان)، میرزا رضا کرمانی، سید اسدالله خرقانی، میرزا یحیی دولت‌آبادی (آخرین شهید بیان منصوب صبح ازل و جانشین او در آن مقام) و شریعت سنگلجی (در صورت پذیرش بابی‌بودنش) کسانی‌اند که در ظاهر اسلامی

به نفی باور داشت مهدویت شیعی روی آوردند و کسانی چون شیخ محمد سنگلجی و میرزا یوسف شعار، با اثر گرفتن از ایشان به نفی آن باور داشت پرداختند و «قرآن» را «امام زمان» گفتند.

مصطفی حسینی طباطبایی (متولد ۱۳۱۴ ش.) با خواندن آثار شریعت سنگلجی و شاگردی نزد شیخ محمد سنگلجی، گام نخست را بر ساحت اندیشه‌ی درون شیعی اصلاح دین گذاشت و شیعی مذهبی اصلاح‌گرا شد و با خواندن مکتوبات میرزا یوسف شعار و شاگردی نزد او، گام دوم را بر ساحت اندیشه‌ی برون شیعی اصلاح دین نهاد و گذشته از دعوت به رویکردهای اصلاحی پیشین، مذهب تشیع را نیز کنار گذاشت و با نمایاندن «قرآن» در مقام «امام زمان»، به انکار باور داشت مهدویت شیعی پرداخته و می‌پردازد.

از آن روی که در نگاه این پژوهش، خاستگاه اندیشه‌ی اصلاح دین در ایران دعوت بابیان نهان‌زیست به ظاهر مسلمان است، به گونه‌ای طبیعی ظرفیت انکار باور داشت مهدویت شیعی در آن اندیشه بوده و هست و از این روست که نمونه‌های گوناگونی از داعیان مسلمان اصلاح دین را که با شدت و ضعف به این رویکرد فرامی‌خواندند، از متقدم و متأخر می‌توان یافت، کسانی چون سید ابوالفضل برقی، حیدر علی قلمداران، علی شریعتی، احمد کاتب، عبدالکریم سروش، ابراهیم یزدی، رضا علیجانی، حسن یوسفی اشکوری، اکبر گنجی و

آنچه مصطفی حسینی طباطبایی (در نگاه یوسفی اشکوری: مصلحی شاگرد پرور و «بقیة السلف سلسله‌ی مصلحان نوگرای سنتی ایران» و در نگاه مخالفانش: «امام سلفی‌های ایران» و «سردمدار فعلی و شاخص این اندیشه در ایران») در مقام یک داعی برون شیعی اصلاح دین، در بیش از

۶۰ سال که از خروجش از مذهب تشیع می‌گذرد، در انکار باورد داشت مهدویت شیعی گفته و نوشته، در این نخستین بخش از کتاب مهدویت در اندیشه‌ی اصلاح دین بررسی و اعتبار سنجی شد:

نادرست‌نمایی‌های طباطبایی

۱. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، دلیل آوری و روایت‌گویی هر فرقه برای اثبات باورد داشت خود سبب ناکارآمدی روایت‌های مهدویت شیعی در اثبات آن باورد داشت نیست، بل بخشی از مواجهه‌ی گریزناپذیر با روایت‌های مذاهب گوناگون مسلمانان است تا با اعتبارسنجی آن‌ها، سنت واقعی پیامبر اسلام تا جای ممکن شناخته شود. بر همین مبناست که باید گفت: آن‌چه طباطبایی درباره‌ی این ناکارآمدی نمایانده، چیزی جز ساده‌سازی و سطحی‌کردن این مواجهه‌ی گریزناپذیر نیست، گو این‌که خود او به این سخن ملتزم نبوده و در آثارش آن مواجهات را انجام داده است؛
۲. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، «ساختار نظام‌مند مهدویت شیعی» نشان می‌دهد که روایت‌های گویای مهدویت امام دوازدهم شیعیان، نه تنها «بسیار معدود» و «چند تا روایتی که شما دارید» نیستند، که بسیار زیادند؛
۳. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، «ساختار نظام‌مند مهدویت شیعی» نشان می‌دهد که روایت‌های گویای مهدویت امام دوازدهم شیعیان، نه تنها «پراز دروغ‌های شاخ‌دار و ضد و نقیض‌های عجیب و غریب» نیستند، که در کنار هم ساختاری همبسته را پدید آورده و در یک نقطه - که مقام قائمیت و مهدویت اوست - هم‌گرا شده و به هم می‌رسند؛
۴. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، کتاب *نهج البلاغه* که در گفتار او

امامت قرآن را گویاست، امامت الهی امام علی بن ابی طالب و جانشینی وی و خاندانش نسبت به پیامبر اسلام را نشان داده و از کنار گذاشته شدن ناروای ایشان در سقیفه ی بنی ساعده سخن گفته و بر حضور همیشگی حجت آشکار یا پنهان خداوند بر روی زمین دست گذاشته و غیبت حجت خداوند را با امامت او ناسازگار ندیده است؛

۵. بر خلاف آن چه طباطبایی بارها نمایانده، آیه های قرآنی گویای امامت تورات و قرآن، به بطلان امامت امام دوازدهم نمی انجامند و نگاه قرآنی گویای آن است که این یکی از مهم ترین استدلال های طباطبایی - که از استادش به میراث برده - درست نیست؛

۶. بر خلاف آن چه طباطبایی درباره ی رخداد مدعی فرزندی امام حسن عسکری نمایانده، باید گفت: انکار یادشده در این روایت نسبت به ولادت فرزند امام حسن عسکری مانند انکارهای انجام شده نسبت به مهدویت سنی (باورداشت «محکم و متواتر» و مورد پذیرش طباطبایی)، به خودی خود، به سستی ولادت امام دوازدهم نمی انجامد و باید اعتبارسنجی شود، گو این که طباطبایی این رخداد را چه از نگاه مدرک آن و چه از نگاه زمان آن و چه از نگاه متن آن، با تحریف بازگفته و سخن نقیب طالبیان را به «همه ی آل ابی طالب» منسوب کرده و از آن نکته ی تاریخی مهم که در زمان وفات امام حسن عسکری بر بی فرزندی او قطع و یقین همگانی رخ نداد، هیچ نگفته است؛

۷. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، نسبت فرزندی مهدی با امام حسن عسکری در ضرورت حیات دیربای او پیش از ظهورش هیچ جایگاهی در باورداشت مهدویت شیعی ندارد؛

۸. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، باید گفت که در مذهب تشیع، امام دوازدهم «امام زمان» است نه «امام آینده»، چرا که در دوران

غیبت، فقط هدایت‌گری آشکار را انجام نمی‌دهد و دیگر ویژگی‌های امامتی‌اش را داراست؛

۹. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، بر پایه‌ی باورداشت مهدویت شیعی، چنین نیست که امام دوازدهم شیعیان در سرداب یا چاه سامراء «غیب شده» و «هزار سال است از چاه سامراء بیرون نمی‌آید»؛

۱۰. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، وجود خانواده و نسل امام غایب برای غیبت او مشکل‌ساز نیست؛

۱۱. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، باور به جزیره‌ی خضراء یا نبود باور به آن هیچ جایگاهی در بنیاد باورداشت مهدویت شیعی ندارد؛

۱۲. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، تنها جایگاه امام دوازدهم در نگاه شیعیان قیام جهانی او نیست که ذخیره‌شدنش برای آن کار بزرگ بیهوده باشد، گو این‌که در صورت پذیرش انتساب او به مقام امامت الهی، خداوند حکیم که او را برای آن مقام برگزیده، ذخیره‌کردنش را نیز از روی حکمت انجام داده است؛

۱۳. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، حیات دیربای امام دوازدهم، نه تنها نشانه‌ی ناتوانی خداوند در آفرینش مهدی در زمان ظهورش نیست که نشانه‌ای از نشانه‌های قدرت اوست و آفرینش مهدی در هر زمان برای خداوند توانا یکسان است؛

۱۴. بر خلاف آن‌چه طباطبایی نمایانده، چه در میان اهل سنت و چه در میان شیعیان، عالمان بزرگی بودند که دیدارها با امام دوازدهم را بی‌واسطه یا با واسطه بازگفته‌اند. یکی از ایشان، شاه ولی‌الله دهلوی است که از قضا کتابش در بزرگداشت خلیفگان نخست و دوم اهل سنت از سوی طباطبایی برای نشان دادن ناکارآمدی روایت‌های مهدویت شیعی برای اثبات ولادت امام دوازدهم شاهد گرفته شده

است؛

۱۵. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، مکتوب پایانی امام دوازدهم در دوره‌ی غیبت صغری یک خبر واحد است و بر پایه‌ی مبنای او - که بر «ادله‌ی محکم متواتر» استوار است - به نادرستی مورد استنادش قرار گرفته است؛

۱۶. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، سید کمال حیدری (از عالمان دینی شیعی مذهب در قم) نه تنها منکر ولادت و مهدویت امام دوازدهم نیست، که حتی با به کارگیری مبانی حدیث شناختی احمدین تیمیه‌ی حرانی (پیشگام فکری مذهب وهابی) - که دانشش از سوی طباطبایی بسیار ستوده شده - روایت‌های ولادت او را یقین آور می‌داند و مدعی است راه‌های گوناگون دیگری را نیز برای نشان دادن ولادت و حیات دیرپای و مهدویت او می‌داند و چنان می‌گوید که نه تنها شیعیان، که اهل سنت نیز با برخی از آن استدلال‌ها باید به او و حیات دیرپای و مهدویتش باور داشته باشند؛

۱۷. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، با شرح سید کمال حیدری دانسته می‌شود که مبانی حدیث شناختی سید ابوالقاسم خویی (مرجع تقلید بزرگ و فقید شیعیان) گویای آن نیست که همه‌ی روایت‌های کافی درباره‌ی ولادت امام دوازدهم ضعیف‌السنند بوده و قابل استناد نیستند، گو این که دستخط او درباره‌ی یکی از دیدارها با امام دوازدهم باورش به وی را نشان می‌دهد؛

۱۸. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، باور شیعیان به وجود تمام معجزات پیامبران نزد امام دوازدهم و نیز مسلمان شدن تمام روی زمین از سوی او نه تنها نامعقول نیست، که داشتن آن معجزات تمام، بر پایه‌ی حتی روایت‌های سنی برای مهدی گمان‌پذیر است، اما بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، شیعیان به مسلمان شدن همه‌ی

- مردم روی زمین از سوی امام دوازدهم در معنای دقیق آن باور ندارند تا این باورداشت با قرآن ناهمسان باشد؛
۱۹. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، روایت‌های شیعی تنها از جنگ امام دوازدهم با شمشیر سخن نگفته و برخورداری او از سلاح‌های شگفت‌انگیز و یاری شدنش به سلاح رعب را نیز گفته‌اند، ویژگی‌هایی که طباطبایی بیشتر در رساله‌ی بهائی چه گفت؟ شواهد قرآنی وجود آن‌ها برای پیامبر اسلام را آورده بود؛
۲۰. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، باور به سال‌های هفت‌گانه‌ی حکومت امام دوازدهم نامعقول نیست و اهل سنت نیز برای سال‌های حکومت مهدی چنین روایت‌هایی دارند، گو این که تفسیر روایی شیعی از آن سال‌ها به گونه‌ای دیگر است؛
۲۱. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، شیعیان نه برای تحقق آمال و آرزوهای خود باورداشت رجعت را ساختند، که به سبب تواتر روایی‌اش به آن باور دارند، گو این که آیه‌هایی از قرآن رخ دادن رجعت در امت‌های پیشین را گواهی داده‌اند؛
۲۲. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، باور به حضور همیشگی حجت خداوند بر روی زمین تا پایان جهان محال عقلی نیست، گذشته از آن که در آثار شیعی، از استواری بسیار و تواتر روایی بالایی برخوردار بوده و در حوزه‌ی باورداشتی مذهب تشیع باید پذیرفته شود؛
۲۳. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، در نگاه شیعی، به سبب جایگاه بنیادین باورداشت مهدویت، بزرگداشت ولادت امام دوازدهم نه تنها کاری بیهوده نیست، که یکی از مهم‌ترین کارها شناخته می‌شود؛

نگاه طباطبایی به واژه‌ی قرآنی «غیب»

۲۴. بر خلاف آن چه طباطبایی نمایانده، واژه‌ی قرآنی «غیب» در آیه‌ی

سوم سوره‌ی بقره را - که در نگاه برخی روایت‌های شیعی به امام دوازدهم بازمی‌گردد - به خداوند نمی‌توان بازگرداند، گو این که گمان‌های قرآنی دیگری نیز برای آن هست؛

۲۵. توصیف طباطبایی از تعداد آیه‌های قرآنی مورد استناد شیعیان درباره‌ی امام غایب متناقض است: یک بار، «ده‌ها آیه» و بار دیگر، تنها یک آیه آن هم «به زور تأویل»؛

۲۶. استدلال‌های سه‌گانه‌ی طباطبایی برای نشان دادن نادرستی بازگرداندن واژه‌ی «غیب» در آیه‌ی سوم سوره‌ی بقره به امام غایب کامل نیستند، گو این که آن چه مهم است، ایمان به امام دوازدهم است، چه غایب باشد و چه آشکار و نیز نگاه به «ساختار نظام‌مند مهدویت شیعی»، وجود حدود ۱۰۰ روایت گویای «غیبت مهدی» در کتاب‌های حدیثی شیعیان را نشان می‌دهد که مقامی بیش از تواتر را دارا بوده و بر پایه‌ی نگاه طباطبایی به جایگاه تواتر روایات در نشان دادن درستی مهدویت سنی، انتساب‌شان به امامان شیعیان از سوی او نیز - که به مذهب تشیع باور ندارد - باید پذیرفته شود؛

امامت امام غایب

۲۷. نگاه قرآنی گویای آن است که امام می‌تواند «رهگذر آشکار» باشد، پس امامت امام غایب در این جایگاه، فقط نشانه و نماد آشکار دیانت اسلام است، پس اگر هدایت‌گری هم نداشته باشد، از امامت نخواهد افتاد و «امام قرآن» خواهد بود؛

۲۸. نگاه روایی شیعی گویای آن است که امام می‌تواند غایب باشد و هدایت‌گری نداشته باشد اما مقام آگاهی به هر چیز را [جز آن چه

غیب مخصوص به خداوند است، [از سوی خداوند داشته باشد. پس در نگاه شیعیان، تنها یکی از ویژگی‌های امامان و از جمله امام دوازدهم هدایت است که اگر نباشد، جایگاه‌شان در مقام امامت الاهی خدشه پذیر نخواهد شد؛

۲۹. سنجش تراز دوری بسیاری از شیعیان از امامان یازده‌گانه و نبود ارتباط میان‌شان در عصر حضور (به ویژه دوره‌ی حبس امام هفتم) با تراز دوری شیعیان از امام دوازدهم در عصر غیبت گویای آن است که اگر غیبت سبب نبود شرایط امامت در امام دوازدهم باشد، آن دوری‌ها نیز سبب نبود شرایط امامت در امامان پیشین خواهد بود؛

۳۰. در نگاه شیعیان، امام غایب چون «خورشید پشت ابر» است، پس بی‌هدایت‌گری هم نیست اما نه چونان امامان پیشین آشکار و مردم شمول؛

۳۱. بانگاه از منظر آراء شیخ محمدباقر رشاد زنجانی (پیوست نخست این پژوهش، بخش «امامت قرآن و امام زمان»)، استدلال طباطبایی به آیه‌ی «و جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا» در ضرورت هدایت‌گری همیشگی امام و نقض امامت امام غایب از اساس نادرست می‌شود، چراکه واژه‌ی «امر» دستور خداوند است نه دین او و به گفتن آن چه آمد نیازی نیست؛

بایسته‌های پذیرشی طباطبایی

۳۲. پذیرش مهدویت سنی از سوی طباطبایی به سبب تواتر روایت‌های مهدویقی اهل سنت، گویای آن است که اگر چنین تواتری در روایت‌های مهدویقی شیعیان نیز دیده شد، انتساب مهدویت امام دوازدهم به امامان یازده‌گانه‌ی ایشان از سوی او باید پذیرفته شود؛

۳۳. هر آن چه طباطبایی درباره‌ی جایگاه «انکارها» در تحلیل ولادت امام دوازدهم شیعیان گفته، درباره‌ی مهدی اهل سنت نیز هست، پس چون او با «ادله‌ی محکم روایی» سَنَبان به مهدی ایشان باور دارد، باید بپذیرد که اگر شیعیان نیز «ادله‌ی محکم روایی» برای مهدی خود یافتند، ولادتش را باور کنند؛

۳۴. با بررسی نکات شماره‌ی ۳۲ و ۳۳ است که باید گفت: در صورت پذیرش مذهب تشیع، بر پایه‌ی «ساختار نظام‌مند مهدویت شیعی»، با همان راهی که ظهور آینده‌ی مهدی اهل سنت و دادگستری جهانی او برای طباطبایی پذیرفته شده، ولادت امام دوازدهم، غیبت، ظهور و دادگستری جهانی‌اش نیز برای شیعیان پذیرفته خواهد شد و در صورت نپذیرفتن آن مذهب نیز بر پایه‌ی آن ساختار نظام‌مند، انتساب آن باورداشت به امامان یازده‌گانه یقینی می‌شود، هرچند به باورداشت قدسی نمی‌انجامد؛

۳۵. چون طباطبایی و نیز قاطبه‌ی بزرگان اهل سنت روایت‌های مهدویت سنی را با وجود نبود ردپای آشکارشان در قرآن پذیرفته‌اند، شیعیان نیز، با توجه به نکات شماره‌ی ۲ و ۳، حق دارند روایت‌های مهدویت شیعی را - که در نگاه‌شان از حجت‌های خداوند رسیده - معتقد شوند، گو این که ردپای آشکارشان را در قرآن نیابند، پس طباطبایی نباید بگوید: «چرا از این امام محبوب نام و نشانی در قرآن نیست؟» و نباید بگوید: «این امامی که هزار سال باید غیب شود و بعد ظهور کند، چرا وصف و نام و غیبتش در قرآن کریم به صراحت نیامده و اصلاً اشاره‌ای هم به او در قرآن نشده است؟» و نباید بگوید: «خدای عالم ممکن نیست در کتاب آشکار خود از این موضوع به این مهمی سخنی نگفته» باشد؛

۳۶. رویکرد منطقی مواجهه با متون تاریخی گویای آن است که

روایت‌های ناهمسان با «ساختار نظام‌مند مهدویت شیعی» - که بر خلاف سخن نادرست طباطبایی زیاد نبوده و اندک‌اند - یا باید معنایی همسان با آن ساختار یابند و یا کنار گذاشته شوند؛ پس طباطبایی، در مقام کسی که خود را دارای چنین رویکرد منطقی می‌داند، نباید بگوید: «با توجه به چند روایت ضد و نقیض چیزی اثبات نمی‌شود و خدای عالم ممکن نیست ... آن را به چند نقل قول ضعیف فلان بن فلان واگذار فرماید»؛

۳۷. دیده شد که حضور همیشگی کسی از اهل بیت پیامبر اسلام بر روی زمین را در آثار سنی هم بسیار می‌توان یافت؛ بنابراین، چون طباطبایی آن‌چه را که «شیعه و سنی متفق‌اند» می‌پذیرد، این باورداشت را نیز در «قدر مشترک آثار سنی و آثار شیعی» باید بپذیرد؛

۳۸. بر پایه‌ی نکات شماره‌ی ۲۲ و ۳۷، طباطبایی و نیز بزرگان اهل سنت باید نشان دهند که مصداق کنونی اهل بیت پیامبر اسلام - که وجودشان بر روی زمین مایه‌ی امنیت است - کیست؟

۳۹. پذیرش معنای مطلق برای واژه‌ی «مشاهده» در مکتوب پایانی امام دوازدهم در دوره‌ی غیبت صغری به نفی هرگونه دیدار با او در دوران غیبت کبری می‌انجامد و نپذیرفتن آن معنای مطلق و بازگرداندنش به آن‌چه برای سفرای اربعه رخ می‌داد، آن دیدارها را ممکن می‌کند، به ویژه آن‌که در حوزه‌ی باورداشتی مذهب تشیع، بزرگانی از شیعیان که راست‌گویی و خداترسی‌شان در ترازوی بالا برای ایشان پذیرفته شده، بر آن دیدارها حتی برای خود دست گذاشته‌اند. در هر حال، طباطبایی که با استناد بر آن مکتوب، به رد جایگاه دیدارها با امام دوازدهم در غیبت کبری برای اثبات باورداشت مهدویت شیعی پرداخته، درباره‌ی دیدارهای دوره‌ی

غیبت صغری - که پذیرفته‌ی همه‌ی شیعیان است - باید پاسخ‌گو باشد، گو این‌که در نگاه این پژوهش، دیدارهای دوره‌ی غیبت صغری و دوران غیبت کبری در پذیرش بنیاد باورداشت مهدویت شیعی جایگاهی ندارند؛

۴۰. طباطبایی، در مقام کسی که «ادله‌ی محکم و متواتر» را مناط باورداشت‌های خویش می‌گیرد، باید پاسخ دهد که چرا این‌جا، در استناد به آن مکتوب پایانی دوره‌ی غیبت صغری که تنها با یک سند روایی بازگفته شده، خبری واحد و نه محکم و متواتر را مبنای استدلال خود بر نادرستی دیدارها با امام دوازدهم در دوران غیبت کبری گرفته است؟!

آن‌چه در میان نکات بالا «ادله‌ی محکم روایی» یاد شد، همان اثبات تواتر روایت‌هاست که اطمینان به گفته شدن آن‌ها را صورت‌بندی می‌کند. «نگاه تاریخی به باورداشت مهدویت شیعی» و به ویژه گام پنجمش، «ساختار نظام مند مهدویت شیعی»، که نمایی از آن در دیپاچه‌ی این پژوهش آورده شده و در آینده با بسط و تفصیل به دست داده خواهد شد، گویای این تراز اطمینانی نسبت به روایت‌های مهدویت شیعی است که هم تواتر آن‌ها را نشان می‌دهد و هم راست‌گویی کلیت روایان‌شان را می‌نمایاند.

طباطبایی در سال ۱۳۳۷ ش.، زمانی که به جمع داعیان درون‌شیعی اصلاح دین پیوسته و هنوز مذهب تشیع را کنار نگذاشته بود، در رساله‌ی بهائی چه گفت؟، این تراز اطمینانی را در روایت‌های مهدویت شیعی می‌دید:

... ناگفته نماند: بیشتر بزرگان اهل تسنن وجود مهدی - علیه السلام - را به علت کثرت روایات از پیامبر اکرم قبول دارند و از کتب معروف

آن‌ها که در این مورد تألیف یافته و روایات کثیره‌ای نقل نموده و بیشتر اصلاح جهان را به دست مهدی روایت کرده‌اند، به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم: صحیح ترمذی، صحیح ابوداود (از صحاح کتب ایشان)، ینابیع المودة سلیمان حنفی، سنن امام ابی بکر مقرئ، مسند احمد بن حنبل (پیشوای حنبله: از مذاهب اربعه‌ی تسنن)، مودة القربی، صواعق ابن حجر، صفة المهدی ابونعیم، تاریخ ابی الفداء، وفيات الأعیان ابن خلکان، مستدرک حاکم ابی عبدالله [نیشابوری]، فرائد السمطین، مناقب اخطب خوارزمی، مناقب ابن مغزالی شافعی، کنز العمال، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول.

و از کتب معروف و معتبر شیعه: اصول کافی کلینی، غیبت شیخ طوسی، غیبت نعمانی، إكمال الدین صدوق، النص للصدوق أيضاً، احتجاج طبرسی، اختصاص شیخ مفید و روایات شیعه در این باره از حد توانر بیشتر است و در روایات شیعه و سنی این جمله می‌درخشد که «یملأ الله به الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً»، یعنی: خدا بدو دنیا را پر از عدل می‌کند پس از پر شدن ظلم و جور.

اما آیا از وقتی که جناب باب یا بهاء ظهور فرموده‌اند، دنیا بهتر شده و جهان پر از عدل گشته یا این که به خلاف آن چه در مورد ظهور حضرت حجة بن الحسن وعده داده شده، مملو از بی‌دینی و ظلم شده است؟!

این گفتار نکات زیر را داراست:

۱. بیشتر بزرگان اهل سنت ظهور مهدی را به سبب کثرت روایت‌های منسوب به پیامبر اسلام پذیرفته‌اند؛

۲. کتاب‌های مهدویت سنی «روایات کثیره‌ای» را «در این مورد» (ظهور مهدی و دادگستری جهانی اش) به دست داده‌اند؛
۳. برخی از «کتب معروف آن‌ها»: *فرائد السمطين* (نوشته‌ی ابراهیم بن محمد جوینی شافعی)، *المناقب* (نوشته‌ی خطیب خوارزمی)، *مطالب السؤل* (نوشته‌ی محمد بن طلحه‌ی نصیبی شافعی)، *ینابیع المودة لذوی القربی* (نوشته‌ی شیخ سلیمان قندوزی حنفی)، *الصواعق المحرقة* (نوشته‌ی ابن حجر هیتمی) و ...؛
۴. روایت‌های کتاب‌های «معروف و معتبر» شیعیان «در این باره» (ظهور مهدی و دادگستری جهانی او) «از حد تواتر بیشتر است»؛
۵. برخی از این دست کتاب‌های «معروف و معتبر» شیعیان: *الکافی* (نوشته‌ی محمد بن یعقوب کلینی)، *کتاب الغیبة* (نوشته‌ی محمد بن ابراهیم نعمانی)، *کمال الدین و تمام النعمة* (نوشته‌ی محمد بن علی بن بابویه قمی: صدوق)، *کتاب الغیبة* (نوشته‌ی محمد بن حسن طوسی) و ...

باید دانست که نویسندگان آن دسته از «کتب معروف» اهل سنت که در نکته‌ی شماره‌ی ۳ یاد شده‌اند، به مهدویت یا ولادت محمد بن الحسن العسكري باور داشتند.

ابراهیم بن محمد جوینی شافعی در *فرائد السمطين*:

... فقال [علی بن موسی الرضا]: «یا خزاعی! ... فهل تدری من هذا الإمام؟ و متى يقوم؟» قلت: «لا یا مولای! إلا أنى سمعت بخروج إمام منكم يطهر الأرض من الفساد و يملأها عدلاً.» فقال: «یا دعبل! الإمام بعدى محمد ابنى و بعد محمد ابنه على و بعد على ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فى غيبته المطاع فى ظهوره [و] لو لم

يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج
فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً»...^١

خطیب خوارزمی (صاحب المناقب) در کتاب مقتل الحسین:

... عن سلمان المحمّدى قال: دخلت على النبی و إذا
الحسین علی فخذہ و هو یقبل عینیه و یلثم فاه و یقول:
«إنك سيّد، ابن سيّد، أبو سادة. إنك إمام، ابن امام، أبو أئمة.
إنك حجة، ابن حجة، أبو حجج تسعة من صلبك تاسعهم
قائمهم.»^٢ ...

... [قال الله - تعالى - فى حديث المعراج:] «يا محمّد! أ
تحب أن تراهم؟» قلت: «نعم يا رب.» فقال لى: «التفت عن
يمين العرش!» فالتفت فإذا أنا بعلی و فاطمة و الحسن و
الحسين و على بن الحسين و محمّدين على و جعفر بن
محمّد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمّدين على و
على بن محمّد و الحسن بن على و المهدي فى ضحضاح من
نور قياماً يصلّون و هو فى وسطهم - يعنى المهدي - كأنه
كوكب درى...^٣

محمّدين طلحه‌ی نصیبی شافعی در کتاب مطالب السؤل فى مناقب آل

الرسول:

الباب الثانی عشر فى أبی القاسم محمّدين الحسن

-
١. إبراهيم بن محمد الجوينی، فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطین و الأئمة من ذريتهم، ج ٢، صص ٣٣٧ و ٣٣٨.
 ٢. الموفق بن أحمد أخطب خوارزم، مقتل الحسین، ج ١، صص ٢١٢ و ٢١٣.
 ٣. پیشین، ج ١، صص ١٤٦ و ١٤٧.

الخالص بن علی المتوکل بن محمد القانع بن علی الرضابن
موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی
زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی
أمیر المؤمنین بن أبی طالب، المهدی الحجة الخلف الصالح
المنتظر - علیهم السلام و رحمة الله و بركاته - ...^۱

شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودة:

الباب الثانی و الثمانون فی بیان الإمام أبو محمد الحسن
العسکری أری ولده القائم المهدی لخواص موالیه و
أعلمهم أن الإمام من بعده ولده - رضی الله عنهما - ...^۲

ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقة (ردیه اش بر شیعیان)، گرچه
مهدویت محمد بن الحسن العسکری را نپذیرفته، اما ولادتش را آورده و
دانش الاهی اش در سال های کودکی را پذیرفته است:

... و لم یخلف [الحسن بن علی العسکری] غیر ولده
أبی القاسم محمد الحجة و عمره عند وفاة أبیه خمس سنین
لکن آتاه الله فیها الحکمة و یسمى القائم المنتظر. قیل لأنه
ستر بالمدينة و غاب فلم یعرف أين ذهب ...^۳

این جاست که از طباطبایی باید پرسید:

۱. چگونه شد که باور به روایت های «از حد تواتر بیشتر» و گویای
«ظهور حضرت حجة بن الحسن» به این باور انجامید که بیشتر

۱. محمد بن طلحة النصبی الشافعی، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۳۱۱.
۲. سلیمان بن إبراهیم القندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۲۳.
۳. أحمد بن محمد بن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض و الضلال و
الزندقة، ج ۲، ص ۶۰۱.

روایات به «مهدی موعود» پرداخته‌اند نه «امام غیبی هزار و چند ساله» که «نه بود دارد و نه خاصیت»؟!

۲. چگونه شد که آن روایت‌های «از حد تواتر بیشتر» و گویای «ظهور حضرت حجة بن الحسن» به روایت‌هایی «بسیار معدود» و «پراز دروغ‌های شاخ‌دار و ضد و نقیض‌های عجیب و غریب» مبدل شدند؟!

۳. چگونه شد که با وجود آگاهی از روایت‌های «از حد تواتر بیشتر» و گویای «ظهور حضرت حجة بن الحسن»، نتیجه آن شد که «با توجه به چند روایت ضد و نقیض چیزی اثبات نمی‌شود» و «خدای عالم ممکن نیست» که «موضوع به این مهمی» را «به چند نقل قول ضعیف فلان بن فلان واگذار فرماید» و این «دلایل پوست‌پیزی» را بنیاد «اصول عقاید» کند؟!

۴. چرا «وعده‌ی معقول» پیامبر اسلام درباره‌ی ظهور مهدی موعود به باور به «یک موجود غیبی هزارساله» در مقام «امام زمان» - که با عقل و وحی ناهمسان است - منحرف شد، در حالی که روایت‌های گویای «ظهور حضرت حجة بن الحسن» «از حد تواتر بیشتر» بودند؟!

پاسخ طباطبایی، بر پایه‌ی نامه‌ی شماره‌ی ۲ در فصل دوم این پژوهش، شاید آن باشد که تجدید نظر او «در زمینه‌ی مهدویت» نتیجه‌ی «یک تحقیق طولانی در کتب متعدد شیعه و سنی است و مقتبس از کتاب خاصی نمی‌باشد»؛ با این حال، آنچه او از آن «تحقیق طولانی» در حدود سال ۱۳۵۰ ش. در نامه‌های خود نمایاند و برخی اهل سنت نیز بخش‌هایی از آن را، همراه با به‌روزرسانی زلزله‌های ایران، در سال ۱۳۸۳ ش. با نام «نظر استاد طباطبایی درباره‌ی امام زمان!!» در تارنمای

«سنت» باز چاپ کردند و نیز آن‌چه او در سال ۱۴۰۱ ش. از آن «تحقیق طولانی» گفت، همراه با آن‌چه در این پژوهش در بررسی آن گفته‌ها و نوشته‌ها آمد، مناطی برای محققان در پاسخ به پرسش‌های چهارگانه‌ی بالا و مقایسه‌ی تراز استحکامی آراء اثباتی پیشین او و آراء انکاری پسینش، آن هم در مقام «بقیة السلف سلسله‌ی مصلحان نوگرای سنتی ایران» چون شیخ هادی نجم‌آبادی، سید اسدالله خرقانی، میرزا یحیی دولت‌آبادی، شریعت سنگلجی، شیخ محمد سنگلجی و میرزا یوسف شعار است، مصلحان به‌ظاهر مسلمان یا به‌واقع مسلمانی که خاستگاه نهانی باورداشت اصلاح دینی‌شان آموزه‌های سید علی محمد باب (نفی باورداشت مهدویت شیعی) بود.

طباطبایی در ابتدای گزارش بحثش با سید محمد حسینی قزوینی گفت که «در مقام انکار» مهدویت شیعی نیست و نگاهش از «موضع منکر نبوده» و اگر دلیل مناسب بیابد، آن را خواهد پذیرفت و در واقع، کسی است که «استدلال می‌خواهد از طرف که طرف در برابر ادعایش باید دلیل بیاورد.» در نگاه این پژوهش، تراز درستی این دعوی با ادبیات غیرعلمی او در نامه‌هایش و باز چاپ به‌روز شده‌ی آن‌ها دانسته می‌شود! این جاست که از او باید پرسید: آیا کسی که خود را یک مصلح دینی می‌داند و «برانگیخته شده تا امت‌ها را از ذلت او هام به سوی عزت اسلام دعوت کند»، باید این‌گونه دور از ادب درباره‌ی باورهای «هم‌وطنان خرافی»^۱ و «شیعه‌ی خرافی»^۲ - که قصد هدایت و اصلاح‌شان را دارد - بنویسد؟ آیا او در نقد خود، باید باورداشت‌های شیعیان را عامدانه

۱. نک: پیش از این، فصل دوم، نامه‌ی شماره‌ی ۲.

۲. نک: پیش از این، فصل دوم، نامه‌ی شماره‌ی ۶.

تحریف کند و با انتساب نادرست و عامدانه‌ی آن صورت‌های تحریف‌شده به ایشان به نقدشان بپردازد؟! آیا او در نقل از مدارک خود باید به نادرست‌گویی و تحریف عامدانه روی آورد؟! و ...

چنان‌که گفته شد، در نگاه طباطبایی - که آن را در فروردین ۱۳۸۱ ش. برای نگارنده گفت - «مهم‌ترین عیب» مهدی‌بازرگان «این بود که شیعه بود.» نگارنده به یاد می‌آورد که طباطبایی در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در اردیبهشت ۱۳۸۱ ش.، در غرفه‌ی انتشارات قلم (ناشر آثار علی شریعتی) به تشویق دو دختر خانم جوان برای خرید یکی از آثار علی شریعتی پرداخت و بعد که دید آن کتاب را خریده‌اند، نزدشان رفت و آفرین‌شان گفت. او آن کتاب را کتابی «بر ضد شیعه» می‌دید و سبب تشویقش به آن دورا در همان ویژگی‌اش می‌گفت. نگارنده همچنین به یاد می‌آورد که در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در اردیبهشت ۱۳۸۲ ش.، یکی از کتاب‌های متقدم شیعی که نویسنده‌اش سلیقه‌هایی ویژه داشت، برای نخستین بار از سوی مؤسسه‌ی دارالحدیث به صورت مستقل چاپ شده بود. طباطبایی با دیدن آن کتاب، بی‌درنگ به خریدش پرداخت و گفت: «با این کمر شیعه رامی‌شکنم!» و ... روشن است که این دست‌رویکردهای او نیز با آن دعوی‌اش که «در مقام انکار» مهدویت شیعی نیست و نگاهش از «موضع منکر نبوده» و اگر دلیل مناسب بیابد آن را خواهد پذیرفت، همسانی ندارد.

آن‌چه از مشاهدات نگارنده در بخش‌های این کتاب، از دیباچه گرفته تا این‌جا، ناگزیر آورده شد، تنها برای ثبت در تاریخ و تحلیل دقیق‌تر دعوت برون‌شیعی اصلاح دینی مصطفی حسینی طباطبایی بوده و موافکری این کتاب بدون آن مشاهدات نیز بررسی‌شدنی است و در

تراز تحلیلی شان افتی رخ نخواهد داد. به دیگر سخن، خواننده‌ی این کتاب، در صورت پذیرش درستی آن مشاهدات، تحلیلی دقیق‌تر از آن دعوت به دست می‌آورد، اما بدون پذیرش درستی آن‌ها نیز می‌تواند به این کتاب نگریسته و داوری کند.

چنان‌که گفته شد، این پژوهش - که بخش نخست کتاب مهدویت در اندیشه‌ی اصلاح دین است - در واقع، صورت مبسوط صفحه‌های ۶۲۹ تا ۶۳۵ از جلد دوم کتاب اندیشه‌ی اصلاح دین در ایران بوده و بخش‌های بعدی کتاب مهدویت در اندیشه‌ی اصلاح دین به دیدگاه‌های داعیان برون‌شيعی اصلاح دین چون سید ابوالفضل برقی، حیدر علی قلمداران، احمد کاتب، عبدالکریم سروش و ... خواهد پرداخت.